

به نام خدا

عشق یک طرفه

نویسنده = محمد حسین عادلپور

تذکر = ببخشید آگ خوب نیس و خوشتون نیومد من ن قصد دارم نویسنده بشم ن ادعایی دارم اینو واسه دلم خودم مینویسم و کسانی ک دوستش دارن از تخیلات خودم و احساسات خودم

نویسنده = محمد حسین عادلپور

Hosseinlove.fardblog.com

Hosseinlove0913.lxb.ir

hadlpoor@yahoo.com

سلام هدیه

-سلام سامان خوبی؟

مرسی خوبم تو خوبی؟

ممنون وقتی با تو ام عالی ام

-الههیییی

سامانننن

-جانم بگو

خیلی دوست دارم عشقم ...

-ههههه منم دوست دارم ولی فکر کنم یه چیزی میخوای

درسته؟

اوممممممممممممم خب اره

-جانم چی میخوای

امروز وقت داری؟سامان

-معلومه برای تو همیشه وقت دارم

امروز بریم بیرون؟

-چرا که نه

هدیه؟

جانم

بگو چی میپوشی ک باهم ست کنیم

... خب نمیدونم مانتو مشکی با ساپورتی ک خودت برام

خریدی خوبه؟

-اره خوبه پس منم اون لباس مشکی ک خودت برام

گرفتی و شلوار لی مشکی میپوشم

- هههه باشه عالییه

-پس من دیگ برم سامان تا بعد از ظهر بابای

صبر کن میبرمت خودم

-ن سامان مزاحمت نمیشم

دیونه این چ حرفیه ک میزنی این طوری خیال

خودمم راحت تره بریم؟

-هرچی آقامون بگه چشم بریم

.....

مرسی سامانم کاری نداری؟

ن برو ب سلامت گوشیتم از سایننت بردار

-عع تو از کجا فهمیدی

کار همیشه خخخ برو خدافظ

خدافظ

-سامان؟

جانم؟

مراقب خودت باش جو جو

-چشم تو هم مراقب خودت باش هدیه

چشم . بابای

بای

....

الو بله سامان

سلام شب شد هدیه یک ساعته دم در

منتظرتم

ای وای اصلا یادم نبود ببخشید سعی

میکم تا نیم ساعت دیگ آماده بشم

-وایی نیم ساعت خیلی خب بدو یادت نره

قرار بود چی بپوشی ..

چشم ...

.....

سلام ببخشید خیلییییییی منتظرم موندی

-فدای سرت بریم ؟

بریم

هدیه باید ی کاری کنی

چی؟

چشماتو ببندی

واا چرا

.....

الو اورژانس ... خواهش میکنم ب

این ادرسی ک میگم ی امبولانس

بفرستین

-چیشده خانم

خب ی نفر چاقو خورده

بله باش همون جا باشین ما

خودمونو میرسونیم

.....

سامان گفتم باهاشون در نیفت

کصافط های نامرد ببین چیکار

عشقم کردن

ساماننن

هدیه گریه نداره عزیزم خوب میشه

چیزی نیس فدای سرت

-سامان امبولانس رسید ...

.....

پلیس بعد از سوال پرسیدن از

سامانو چهره شناسی یکی دوروزی

توی زندان بود بعد ک ثابت شد با

هدیه رابطه ای نامشروع نداشته
ازادش کردن و عذر خواهی ب
خاطر سو تفاهم ک پیش اومده
بود

.....

سامان بعد از یک ماهی تقریبا
دیگ خوب شد و طبق معمول رفت
دنبال هدیه

باهم رفتن بیرون

توی راه هدیه پسر خیلی خوش
قیافه ای رو دید ک با ماشین اخرین
مدل داشتن با دوس دخترش لاو
میترکدنونن رو میدید

هدیه ؟

هدیه

کجاییی تو

بله بله

حواست کجاست هدیه

اون جارو نگا سامان

-هدیه ب جای این ک خواست ب
من باشه ب پسره و ماشینشه واقعا
ک

خیلی خب حالا توهم اصن تو چرا
ماشین مدل بالا نداری ها چرا
ابروی منو پیش دوستام میبری اه
اه به تو سامان اه

....

سامان چیزی نگفت و به راهش
ادامه داد .ولی بغض بدی کرد
بعد از رسوندن هدیه
رفت پیش دوستای قدیمش ک خیلی
ادم حسابی نبودن ینی اصن نبودن
دیدن سامان تو خودشه یکم
مسخرش کردنو گفتن پس چته
توهمه مارو اسکل کردی
سامان جریان پسر و با ماشینش و
حرفای هدیه رو بهشون گف
و گفت من هر کاری میکنم ک
هدیه خوشحال باشه من باید پولدار

بشم از هر راهی ک شده کاش هدیه
میدونست چقدر دوستش دارم ک
بخاطرش دارم خودمو عوض
میکنم و دیگ حاضرم هر کاری کنم
.... آه هدیه ...

سامان؟؟

بله محمد

واقعا میخوای هر کاری کنی تو ک
این جوری نبودی پسر تو خوبه ی
ما بودی

اره محمد لازمه من تحمل ندارم
ناراحتی هدیه رو ببینم اون گف
ابروشو پیش دوستاش بردم ...
سامان فکراتو کردی

اره محمد

محمد؟

بله سامان

-هنوز تو کار موادی

اره ولی کم دارم میزارمش

کنار

-میشه ارزش ی شبه پول در آورد

اره سامان ولی ...

-ولی چی

نکن سامان یادته آخرین وصیت

مادرت یادته چقدر دوست داشت

سامان همه مارو قسم داد نزاریم تو

بد شی

نکن سامان نکن داداش نکن تورو

ب جون مادرت نکن

-خفه شو محمد فک کردی برا

خودم میگم اگ هدیه حاضر بود

همین جوری بام ازدواج کنه

مشکلی نداشتم دیگ مث ادم

زندگی و مسافر کشیمو میکردم

من ب همین قانعم ولی هدیه نه

به درک هدیه نباشه میخوام دنیا

نباشه

محمد منو بیار تو کارتون

فهمیدی

-ن سامان نه نه نه

پ میرم سراغ یکی دیگ خدافظ

نامردا

-ساماننن خر نشو سامان من

عین سگ بشیمونم نکن داداش

نکن ... عاقبت نداره نکن ...

ولی سامان گوشش از این حرفا

پر و عشق جلو چشماشو گرفته

بود

قاطی شد با مواد فروشا ب

خاطر جربزش ک خیلی بود و

بش اعتماد داشتن بردنش بالا

خیلی بالا خیلی ...

یک سال بعد همه چی عوض

شد هدیه انگار با تمام وجود

سامانو دوست داشت ولی

نمیدوسنت سامان چطوی این

همه پول ب دست آورده

....

چند ماهی گذشت و سامان توی
یکی از ماموریت هاش بد
مجروح شد و دست پلیس افتاد
هدیه جریانو میفهمه میاد ب
دیدنش مثلک بهش میندازه و
تحقیرش میکنه سامانم زیونش
بند اومده بود باورش نمیشد این
همون کسی ک حاضر شدم ب
خاطرش حرف مادرمو خوبی
یای خودمو زیر پا بزارم ...
بعدشم گذاشت رفت و دیگ
دیگ ب دیدن سامان نیومد
دیگ نه ..

سامان بعد از دو سال تخفیف
بهش خورد و ازاد شدی ادم
شکست خورده شده بود و اون
سامانی ک همه حسرتشو
میخوردن کجا الان کجا
دوری هدیه ب کل پیرش کرده
بود

سامان هنوزم هدیه رو دوست
داشت رفت در خونشون زنگ
زد ولی کسی نبود ... وقتی از
همسایه ها پرسید خیلی وقت
بود با همسرش از این جا رفته
بودن

سامان جا خورد گفت چی
همسرش

گفتن درسته یک ساله ک
ازدواج کرده با ی مرد خیلی
خیلی پولدار

...

سامان تو خودش فرو رفت
دیگ امیدی ب زندگی نداشت
سامان رفته بود توی

29سالگی

ب سر خاک مادرش رفت جایی
رو نداشت کسی رو نداشت شده
بود زباله جمع کن هر روز سر
خاک مادرش میرفت گریه

میگرد میگفت مامان کجایی ک

دیگ هیچ کس نیس غصه

بخوره

مامان کجایی مامان بام اشته

کن نمیخواستم روی حرفت پا

بزارم مجبور شدم

مامانمم ...

یک سالی گذشت و سامان با

استعداد بالایی ک داشت تونست

ی کار خوب پیدا کنه و

میخواست از نو زندگیشو

بسازه

ولی هر روز ب فکر هدیه

بود

....

مثل همیشه داشت ب سر کارش

میرفت ک توی راه خیلی اتفاقی

هدیه رو دید

هدیه لبخندی بهش زد و گفت

خوشحالم ک میبینمت

سامان پوز خندی زدو گفت
عشق جدیدت کجاست خوبه
حالشون ببخشید آقاتون خوبن؟

هدیه

بله؟

باید باهات حرف بزرم

ولی نمیخوام چشم تو

چشم باهات حرف بزرم

شمارت هنوز همونه؟

اره همونه . مگ یادته؟

متاسفانه اره

سامان

بله؟

میخوام باز با تو باشم

پس آقاتون چیشد

بم خیانت کرد

هه میخوای با من باشی هه

موفق باشی خدافظ

ساماننن

هدیه هیچی نگو من به خاطر تو
همه کار کردم ولی تو چی
نامرد بدم میاد دیگ ازت
چاقویی رو از جیبش در آورد
لباسشم کند

هدیه ترسید و عقب رفت
سامان ب سمت هدیه رفت
و گفت وایسا من با تو کاری
ندارم

چاقو رو از خشابش در آورد و
روی دستش کشید

همون جایی ک اسم هدیه رو
خال کوبی کرده بود

... زخم عمیقی ایجاد شد

هدیه اشک تو چشماش جمع

شد ازش خواست ک ببرتش

دکتر ولی سامان بی حرفی

ازش گذشت و گفت بهش لیاقت

تو همون هان ک عاشق

ماشینشون میشی

هدیه گفت ن اشتباه نکن من

این طوری نیستم

سامان گفت میدونی چیه برات

افت داره با من باشی چون

ماشین زیر پام آخرین مدل نیس

حالا برو خذافظ

حرفامو بت اس میدم جوابم نده

سامان رفت سر کارش اون

روز رضا نیومده بود و فقط

مهسا بود ...

مهسا فهمید ک سامان داره از

ی چیزی رنج میبره

و ی اتفاقی برایش افتاده

گفت آقا سامان

بله ؟

حالتون خوبه ؟

چشماتشو بست و با کمی تاخیر

باز کرد ب علامت تایید کردن

ک حالش خوبه

مهسا درگیر شده بود چراشو
خودشم نمیدونست گفت سامان
بیاد توی اتاقش سامان رفت
وقتی خواست درو باز کنی
نمیتونست دست گیره رو پیدا
کنه و سرش گیج رفت
افتاد روزی زمین دیگ توان
نداشت روی پاهاش بیاسته و
بیهوش شد

... مهسا فوراً زنگ زد
امبولانس خبر کرد بعد از یک
هفته و کارای انتقال خون
مرخص شد

فردای اون روز وقتی داشت ب
محل کارش میرفت تصمیم
گرفت برای مهسا دسته گلی
بگیره و ببره نزدیکای اژانس
ی گل فروشی خیلی شیک بود
ب طور جالبی مهسام اون جا
بود اما ...

ی پسره قصد از ارشو داشت
ک سامان جلو رفت و خودی
نشون داد و اخر سرم با پسره
دعواش شد و...

مهسا از غیرت سامان خیلی
خوشش اومد و ازش پرسید این
جا چیکار میکنه اونم بدون این
ک فکر کنه گفت اومدم برای
تشکر از شما دسته گلی براتون
بگیرم مهسا لبخندی زد
سامان گفت ببخشید مهسا خانم؟
بله؟

میشه بپرسم شما چرا این جا
بودین البته ببخشیدا
مهسا گفت راستشو بخوای
اومده بودم برای ابراز
خوشحالیم از سلامتیت دست
گلی بگیرم

هر دو خندید و مهسا سامان رو
ب صرف ناهار دونفره دعوت

کرد سامانم قبول کرد مهسا از
سامان خواست تا گذشتشو
تعریف کنه سامانم همه چیزو
گفت و اخر سر گريشون گرفت
هر دو خیلی سریع دست مال
کاغذی برداشتن و اشک های
همو پاک کردن
مهسا به سامان علاقه مند شده
بود و این موضوع رو با
برادرش در میان گذاشت چون
جز اون کسی رو نداشت
برادرش خوش حال شد چون
سامان رو میشناخت و
میدونست پسر خیلی خوبی هس
و میتونه خواهرشو خوش بخت
کنه

...

سامان اس ام اس ب هدیه ب
عنوان اخرین حرف .

..

(به جای نقطه های مشترک

بینمون نقطه چینه

عشقی که یک طرفست آخرش

میشه یه زخم تو سینه

دوست داشتم ، دوسم نداشتی

یکی دیگه رو بجام گذاشتی و

..گفتی برو

از من که دوری حالت خوش تره

اینو چشم میبینه

عشقی که یک طرفست آخرش

میشه یه زخم تو سینه

دوست داشتم ، دوسم نداشتی

یکی دیگه رو بجام گذاشتی و

..گفتی برو

راضیم ازت فقط بگم یه چیزی

قشنگ تونستی منو بهم بریزی

میگن اونکه کنارت سرتر از منه

میگن بچه خارجیه رِ آش میزنه
میگن خیالی نیست اگه بیاد دورت غریبه ای
میگن اجازه میده که شبا دوره همی بری
میگن واسه دستورات سروپا گوشه
ببین اونی که تو میخوای باید ساپورت بیوشه
من یه روانیم ، که هی گیر میدم بهت
مُخم رد میده اگه کسی بیاد سمتت
تو جمعا بلند ، نمیزارم بخندی
با دوستای جلفتم نمیدارم بگردی
من تورو میخواستمت واسه دل خودم
رفتی و من موندم با این دلِ پُرم
چی دارم میگم اینو قشنگ میشه دید
که تو با اون نمیرفتی اگه عقلت می رسید

بودنِ با من

واست عذاب آورده

راحت

دلت ازم میگذره

شاید

دوست داری وانمود کنی

اون ازم بهتره

وانمود نکن

..اون ازم بهتره

بودنِ با من

واست عذاب آورده

راحت

دلت ازم میگذره

شاید

اشتباه از خوده من

که تنها موندم آخرش

آه اینم از آخرش

..آه اینم از آخرش

گفتم نرو

میگیره قلبم

می دونستم تهش چی میشه سهمم

یه زمانی تو بغل من میشدی آروم

دستام لاموهات سرت روی زانوم
هرجا بودی میومدم من پشتِ سرت
شده بودم عاشقِ دستِ پختِ بدت
یاده اون روزا هیچ وقت از فکرم نمیره
یاده اون روزا میوفتم دلم میگیره
ولی بهت بگم
با اینکه رفتی بی خبر
رو این تختِ دونفره هنو میخوابه یه نفر
ولی تو
میگن شبا غصه مگه واست
قشنگ حسودیم میشه به این عشق تازت
اگه کنار تو خوشحاله کوفتش بشه
اصن الهی که عاشقِ دوستت بشه
دعواتون بشه هرجا که میرید
الهی مُچشو همین فردا بگیری
بودنِ با من
واست عذاب آورده
راحت

دلت ازم میگذره

شاید

دوست داری وانمود کنی

اون ازم بهتره

وانمود نکن

..اون ازم بهتره

بودنِ با من

واست عذاب آورده

راحت

دلت ازم میگذره

شاید

اشتباه از خوده من

که تنها موندم آخرش

آه اینم از آخرش

آه اینم از آخرش....

هدیه این حرف خیلی وقت پیش من دیگ دوست ندارم ...)

هدیه ب اشتباه خودش کاملاً آگاه شده بود و سعی کرد خودشو تغییر بده تا بتونه
زندگی جدیدی رو شروع کنه

و اما مهسا و سامان باهم ازدواج کردن و خوش بخت شدن

ببخشید اگ خوب نبود و یکم خودمونی بود دوستون دارم خدافظ

نویسنده = محمد حسین عادلپور

Hosseinlove.fardblog.com

Hosseinlove0913.lxb.ir

hadlpoor@yahoo.com

